

فرم انگس که چو حافظ تو باقی صال	سرفروش از میکده باوه بجارش ارم
کر چه ماسندگان پا و شهیم	پادشاهان ملک هیچ کسیم
کج در استین کیه تپی	جام کیتی نما و خاک ر پییم
بر کشید حضور دست عز و ور	بگر توجید و غزقه در کسیم
شاه بدخت چون کر شده کند	باشن ایینه دار رخ چو همیم
شاه بیدار بخت را بهر شب	مالک میان افرو کسیم
کو غنیمت شمار صحبت ما	که تو در خواب و ما نید کسیم
شاه منصور واقف است که ما	روی هست بهر کجا که بنیم
دشمنش را از خون کفن سیزیم	دوستش را از قبا فی فتح و پییم
زکشتش پیر پیش ما بنود	سینه سر جنم و افنی پییم
وام حافظ بگو که باز دهند	
کرده اعتراف و ما کو همیم	
کردست و بد خاک کف پای نگارم	بر لوح بصر خناری منکارم
پروانه او کر بر سر در طلب جان	چون شیخ همانم بوی جان پییم

کرم قلب دلم را بنهد دوست خناری	من نقد روان در رهش در دلم
وامن موفشان از مرغی کلبه از کرم	زین در نتواند که بر باد بخارم
بر بوی کما ر تو شدم عرقی امید است	از موج سر شکم که رساند کین دم
امروز بکش سر زوفای من و اندیش	زان شب که من از غم به جا دوشتم
زلفین سیاه تو ببلد از به عشق	داؤ قاری و ببردند قرا هم
ای با و زان با ده نشی می برون	کان بوی شفا مید بدارن رخ و قرا هم
حافظ لب لعش جو مرا جان غریز است	
عمری بود آن کله که جازا لب کرم	
کردست رسد بر سر زلفین تو بازم	چون کوی ز سر با که چو کان تو بازم
زلف تو را عمر در از است ولی نیت	در دست سر موی ازین عمر در ازم
پروانه را است بده امروز که امشب	از آتش دل پیش تو چون شمع که ازم
آنگاه که دهم خنده بیکم چو صراحی	مستان تو خواهم که گذارد نمازم
چون نیت نیاز من لوده نمازی	در میکده زان کم نشود و رو که ازم
در سبد و میانه تقیلم اگر آید	حجاب کجا نمائند را بر و نیوسازم
کز خلوت ما را شبی از رخ بفرود	چون صبوح آفاق جهان بر سر ازم

اندر